

به نام خدا

نمونه غزل ها
سروده: سید رضا حسینی نسب

شام دل افروز

سحری بود و پریسا بُت شیرین سخنم
نوبهاری طرب انگیز و گل یاسمنم

گلشنی بود و دلی شیفته و شوق وصال
جام لبریز و مهین ساقی سیمین بدنم

رقص پرشور درختان و نسیم سحری
غمزه سوسن و نسرین و صفای چمنم

نغمه مطرب خوشخوان و تماشاگه راز
جذبه لعل لب دلبر نوشین دهنم

منتظر بودم و دلباخته و دیده به راه
که ببینم رخ آن مونس گل پیرهنم

ای خوش آن لحظه که از پرده برون گشت و زدود
رنج یکساله هجران و جدایی ز تنم

خنک آن شام دل افروز که با عشوه و ناز
آمد آن ماه پری چهره من در وطنم

ای کمان ابروی سیمین بدن جامه سیاه
تیر عشق از خم ابروی تو بارد به تنم

ای غزال چمن آرا که به آهنگ "رضا"
دل شیدای مرا بردی و بستی دهنم

مائده شفا

دل به سراب کی نهد تشنه لب پیاله ات
تن به هلال کی دهد محور رخ غزاله ات

می درَد آشنای تو نامه عشق دیگران
گر شنود زجان و دل شمه ای از رساله ات

دل گشَد از سرای غم عارف کوی خرمت
دامن گل رها کند عاشق روی لاله ات

خیمه زنی چو در جهان ره نبرد به آسمان
مهر و مه و ستارگان جمله ز شرم هاله ات

ناله کشد ز هجر تو ورنه بت بهشت را
کی سزد آرزو کند یار هزار ساله ات

حور چو ماه را بگو خرده نگیرد از وفا
گر نفریبد آنکه را محو تو است و واله ات

مائده شفا برَد خسته چشم مست تو
سلسله بگسلد ز پا بسته دل کلاله ات

گر چه به پای گلوشان نیست "رضا" بجز خسی
می شکفت ز شعر او غنچه به یاد ژاله ات

چشمه زیبایی

دل پرده نشین تا چند ای شاهد هر جایی
رخسار نمایان را کی بر همه بنمایی

آیا شود ای خورشید کز فرط بها بینم
آن صورت زیبا را وان زلف تماشایی

یک لحظه بگش ما را با صاعقه موسی
تا زنده کنی دل را با روح مسیحایی

در بتکده ای دلدار من را زمین بردار
تا غیر بت عیار در بتکده ننمایی

جز غمزه چشمانت در دهر نمی بینم
غمّازی و عیّاری ، طنّازی و رعنایی

با نور تو می تابد خورشید جهان آرا
با عشق تو می جوشد سرچشمه شیدایی

از حسن تو می بالد آلاله به هر بستان
وز لطف تو می رخشد هر لؤلؤ لالایی

گل جلوه ای از رویت، مه پرتوای از کویت
می جرعه ای از جویت ای چشمه زیبایی

هر شعر دل انگیزی کز کلک "رضا" روید
در وصف تو آهنگی است کاموختیش جایی

گنبد خضرا

ساقی بیا دستی فشان این سینه پرغوغا بود
لبریز کن پیمانہ را بزمی دگر بر پا بود

ای شاهد شیرین سخن با یاد آن سرو چمن
برجان ما شوری فکن زان می که روح افزا بود

این خیمه دلدار من یا باغی از مینوستی
کاخ زمرد باشد آن یا گنبد خضرا بود

مه پرتوای از روی او شب جلوه ای از موی او
گل شمّه ای از بوی او بخشنده چون دریا بود

گفتم به پایش سر نهم گفتا زهی بالندگی
کان مهوش فرزانه را گردون به زیر پا بود

گفتم منم شیدای او محورخ زیبای او
گفتا چو نیکو بنگری هستی از او شیدا بود

گلابانگ شیوای " رضا " در محفل دلدادگان
هر عاشق دلخسته را خوشبوترین صہبا بود

لعل شقایق

مستانه خرامید و ز کاشانه برآمد
گفتا غم هجر رخ جانانه سرآمد

از شوق وصال بت گلچهره معشوق
عریان شد و در شعله چو پروانه در آمد

راه نظرش بر رخ زیبای تو بستند
نومید نگردید و ز راه دگر آمد

بر پیکر او زخم سنان راحت جان بود
کش زهر جفا شهد و شفا در نظر آمد

تا جرعه ای از جام تولای تو نوشد
لب تشنه به میخانه اهل بصر آمد

مدهوش شد از جذبه عکس رخ دلدار
تا در برش آن مهوش خونین جگر آمد

زد بوسه به رخساره او لعل شقایق
کز تربت پاکش به جهان لاله برآمد

صد قافله دل در طلبت ای بت مهسا
مستانه به همراه "رضا" ره سپر آمد

لطف نسیم

ای خوش آن دم که ز ره سرو سرافراز آید
به چمن بلبل رنجیده ز نو باز آید

ای خوش آنگاه که آن طوطی لب بسته زغم
با گل باغ صفا همدم و همراز آید

ای خوش آن لحظه پرشور که مرغ دل ما
به هوای رخ آن لاله به پرواز آید

ای خوش آن ساعت فرخنده که با عشوه و ناز
پیک آن دلبر گلچهره غزل ساز آید

ای خوش آن صبح دل انگیز که از لطف نسیم
همره باد صبا عطر گل ناز آید

ای خوش آن روز دل افروز که از گلشن یار
نوگل نرگس ما سرخوش و طنناز آید

ای خوش آن عصر درخشان که به آهنگ "رضا"
مرغ حق در حرم دوست به پرواز آید

مژده وصل

ای سَهی سرو شکوهنده که تا من بودم
در دلم مهر دل انگیز تو را افزودم

بر در می‌کده عکس تو به ساغر دیدم
زان مبارک می گلگون دل و جان اندوادم

به خرابات شدم وز پی وصلت قدحی
از کف ساقی سیمین بدنت بر بودم

مدّعی خواست که بر هم زندان بزم و طرب
که به یک غمزه ات از دام بلا آسودم

دست یار آمد و از روی کرامت بگرفت
با سرانگشت وفا دست شراب آلودم

جگرم زاتش هجر رخ ماهت می سوخت
که صبا آمد و از سینه شرر بزدوادم

در دل ظلمت شب وز لب پیک سحری
مژده وصل و نوید نگهت بشنودم

ای خوش آن صفحه سیمین و خط سبز امید
که براتی است از آن بتکده موعودم